

أين عصمة موسى (ع) في هذا اللقاء؟ در این ملاقات، عصمت موسی(ع) چه می‌شود؟

العصمة هي: الاعتصام بالله عن محارم الله ولها جهة من العبد هي الإخلاص، وجهة من الرب سبحانه وهي التوفيق.

عصمت عبارت است از: پناه جستن به خداوند از محرمات الهی. یک جهت عصمت از طرف بنده است که همان «اخلاص» و جهت دیگر آن از سوی خدای سبحان، یعنی «توفیق» می‌باشد.

فكل إنسان - والحال هذه - مودع في فطرته قابلية العصمة، وما يمتاز به الحجج هو مقدار إخلاصهم فهم قد وصلوا بالإخلاص لله سبحانه وتعالى إلى درجة أن يكون التوفيق النازل عليهم ولهم حصناً يحصنهم عن محارم الله. وأيضاً الحجج يمتازون أن من يعرف الحقائق ومآل كل إنسان وما يصير إليه قد نص على عصمتهم وأوجب إتباعهم لأنهم لا يدخلون الناس في ضلال ولا يخرجونهم من هدى.

در فطرت تمام انسان‌ها قابلیت برخورداری از عصمت به ودیعه گذاشته شده است. آنچه حجج الهی(ع) به آن ممتاز می‌شوند، مقدار اخلاص آنها است. آنها به درجه‌ای از اخلاص برای خداوند سبحان و تعالی رسیده‌اند که توفیق بر آنها نازل می‌شود و برای آنها دژی مستحکم می‌شود که ایشان را از محارم الهی محافظت می‌کند. همچنین حجج الهی از این امتیاز و خصوصیت برخوردارند که کسی که حقایق را می‌شناسد، از فرجام هر انسانی باخبر است و می‌داند عاقبت او به کجا می‌کشد، بر عصمت آنها نص نازل فرموده و اطاعت از آنها را واجب

برشمرده است؛ زیرا آنها مردم را وارد گمراهی نمی‌کنند و از هدایت خارج نمی‌گردانند.

موسی (ع) نبی من اولی العزم من الرسل.

موسی (ع) فرستاده‌ای از پیامبران اولو العزم است.

موسی (ع) نبی مرسل من الله معصوم منصوص العصمة.

موسی (ع) نبی فرستاده شده از جانب خداوند است، معصوم بوده و بر عصمت او نصّ وارد شده است.

ومع هذا يأمره الله سبحانه أن يتبع العبد الصالح ولا يخالفه وهو نفسه قد تعهد بعدم المخالفة (قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) ولكنه أخلف وعده وخالف العبد الصالح.

با این حال، باری تعالی او را فرمان می‌دهد که از عبد صالح پیروی کند و با او مخالفت ننماید. موسی (ع) نیز خود، تعهد می‌کند که از فرمان‌های عبد صالح سرپیچی نکند: «(گفت: اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم)»؛ اما وی خُلف وعده کرد و با عبد صالح از در مخالفت و اعتراض وارد شد.

ولو كانت المخالفة واحدة وفي مرة واحدة لهانت ولكنه خالف في كل الامتحانات والاختبارات، فهي كانت ثلاثة وخالف في ثلاثتها، يعني موسی (ع) هنا قد خالف أمر الله وإذا لم تشأ قول انه خالف أمراً مباشراً فليكن انه خالف تعهده، وهذا أكيد ينقض العصمة هنا وفي هذا الموقف.

اگر این مخالفت فقط یک بار و تنها در یک مرحله صورت می‌گرفت، می‌شد آن را ساده و آسان انگاشت؛ ولی موسی(ع) در تمام امتحانات و آزمایش‌ها که سه بار بود، بنای مخالفت گذاشت و در هر سه مورد، راه اعتراض پیمود. یعنی موسی(ع) از دستور خداوند سرپیچی کرده است. اگر این سخن که موسی مستقیماً دست به نافرمانی زد را ناپسند می‌شمارید، می‌توان گفت که وی (حداقل) تعهد خودش را نقض کرد و چنین چیزی قطعاً در اینجا و در چنین موقعیتی، ناقض و نفی‌کننده‌ی عصمت به شمار می‌رود.

ومن هذا الموقف وهذه الرحلة وما حصل فيها نستطيع أن:

با توجه به این موضع‌گیری، و نیز از این سفر و آنچه در آن به دست آمد، ما:

نفهم معنى العصمة بوضوح.

معنای عصمت را به روشنی درمی‌یابیم

ونفهم أيضاً أنها مراتب.

و نیز می‌فهمیم که عصمت دارای مراتب و درجاتی است.

ونفهم أيضاً أنها بالنسبة لحجج الله منصوصي العصمة لها حد أدنى لا يمكن تجاوزه وهو الحد الذي يكونون فيه محققين لشرط النص على عصمتهم وهو أنهم لا يخرجون الناس من هدى ولا يدخلونهم في باطل.

همچنین درمی‌یابیم که عصمت در حجج الهی که بر عصمت آنها نصّ وارد شده است، دارای کمینه و حدّ پایینی است که تجاوز از آن ممکن نمی‌باشد. این حدّ

همانی است که با آن، شرط نصّ عصمت بر آنها برقرار می‌گردد و با این شرط، آنها مردم را از هدایت خارج نمی‌کنند و در باطل وارد نمی‌سازند.

ونفهم أيضاً أن المعصوم (ع) إذا حمل على ما هو فوقه لن يكون معصوماً في تلك المرتبة التي لم يرتق لها.

و نیز می‌فهمیم که معصوم (ع) اگر توسط فرد مافوقش مورد امتحان و آزمون قرار گیرد، در آن مرتبه و جایگاهی که به آن ارتقا نیافته است، معصوم نیست.

ونفهم أيضاً أن هذا النقص على عصمة المعصوم في مرتبة أعلى من العصمة لا ينقض عصمته في المرتبة الأدنى.

همچنین درمی‌یابیم که این نقض عصمت معصوم در رتبه‌ای که برتر از عصمت او است، در رتبه‌ی پایین‌تر از آن، عصمت وی را نقض نمی‌کند.

ونفهم ونعرف أيضاً الجواب على معصية آدم التي حصلت وكيف أنها لا تنقض عصمته (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)¹، حيث إن اختباره كان في مرتبة أعلى ليتضح له ولغيره أنه ليس له عزم، وإن صاحب العزم وخليفة الله في أرضه حقاً هو من ذريته وهو محمد، فالخليفة الحقيقي المراد أن يصار إليه هو محمد وليس آدم، فالمراد هو خليفة الله المرسل لا خليفة الله المرسل².

و نیز پاسخ به (شبهه‌ی) معصیتی که برای حضرت آدم حاصل شد و این که چگونه این معصیت، ناقض و نافی عصمت او نیست را می‌فهمیم و درک

1 طه: 121.

2 ارجع إلى الملحق 4، وأيضاً تجد في كتاب النبوة الخاتمة تفصيلاً.

می‌کنیم: «(آدم بر پروردگار خویش عصیان نمود و راه گم کرد)»³؛ چرا که آزمایش وی در رتبه‌ای بالاتر بود، تا بر او و غیر او روشن شود که وی را ثبات و پایداری در تصمیم نیست (لیس له عزم) و صاحب عزم و اراده، و خلیفه‌ی واقعی خدا در زمینش، از نسل او است که حضرت محمد(ص) می‌باشد؛ خلیفه‌ی حقیقی که مقصود نهایی، رسیدن به او است، محمد(ص) است نه آدم(ع)؛ منظور خلیفه‌ی خداوند «ارسال کننده» (مرسل) است نه خلیفه‌ی خداوند «ارسال شده» (مرسل)⁴.

ونفهم أيضاً أن العلم والمعرفة هما أساس عصمة المعصوم ، ولهذا فالمعصوم يعصم بقدر علمه ومعرفته التي هي بالحقيقة تعود إلى نفس الجهتين (الإخلاص - التوفيق) (وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)⁵، ومن هنا يكون سبب الفشل في مرتبة أعلى هو القصور العلمي والمعرفي للمعصوم (ع) عن الإحاطة بتلك المرتبة والمقام الأعلى.

و نیز می‌فهمیم که اساس و پایه‌ی عصمت معصوم، عبارت است از علم و معرفت؛ بنابراین عصمت معصوم به مقدار علم و معرفتی بستگی دارد که وی از آن بهره‌مند و برخوردار می‌باشد. این علم و معرفت در حقیقت به همان دو مؤلفه‌ی «اخلاص» و «توفیق» بازمی‌گردد: « (بگو: ای پروردگار من، به علم من بیافزای)»⁶ و از اینجا روشن می‌شود که شکست و ناکامی معصوم(ع) در مرتبه‌ی بالاتر، به دلیل کوتاهی علمی و معرفتی او از احاطه بر آن مرتبه و جایگاه والا، ناشی می‌شود.

ونفهم أيضاً لما خاطب الله بعض المعصومين بأنهم ظالمون في قوله تعالى: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ

³ طه: ۱۲۱.

⁴ برای توضیح بیشتر به پیوست ۴ و همچنین کتاب «نبوت خاتم» مراجعه نمایید.

⁵ طه: ۱۱۴.

⁶ طه: ۱۱۴.

وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ⁷
 فهؤلاء الذين وصفوا بـ (ظالم لنفسه) هم من ضمن المصطفين الذين
 أورتوا الكتاب وهم المعصومون، وظلمهم لأنفسهم في تقصيرهم في
 الارتقاء أو يمكن القول تقصير في الإخلاص منع من التوفيق في مرتبة
 أعلى، أو بالخصوص منع من إفاضة العلم والمعرفة لمرتبة أعلى. وهذا
 التقصير أكيد انه ظلم للنفس؛ لأنه خسارة مقام أعلى وخسارة ارتقاء
 لمرتبة أعلى، وبالتالي أصبح الامتحان في تلك المرتبة الأعلى مقروناً
 بالفشل بالنسبة لهم⁸.

و نیز می فهمیم که چرا خداوند در این آیه، برخی معصومین را ستمکار خطاب
 کرده است: «(سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به
 میراث دادیم؛ بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی
 به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند و این است بخشایش بزرگ)»⁹.
 کسانی که به «ظالم لنفسه» (ستمکنندگان بر خود) توصیف شده‌اند، در زمره‌ی
 برگزیدگانی هستند که کتاب را به ارث برده و معصوم‌اند. ستم آنها نسبت به
 خودشان، عبارت است از کوتاهی ایشان در ارتقای مقام، یا می‌توان گفت
 سستی ورزیدن در اخلاص که جلوی توفیق در درجه‌ی بالاتر را گرفته یا به
 طور خاص مانع از افاضة‌ی علم و معرفت برای درجه‌ی بالاتر شده است.
 مسلماً این کوتاهی، ستم‌گری به خویشان است چرا که از دست دادن مقام بالا و
 زیان‌کاری در ارتقا به آن مقام می‌باشد. بنابراین برای معصومین (ع)، امتحان
 در آن جایگاه والا، همراه با شکست و ناکامی است¹⁰.

ونفهم أيضاً أن الامتحان في المرتبة الأعلى لا يكون في الفعل وعدمه
 بقدر ما يكون فيمن يقع عليه الفعل أي صاحب المرتبة الأعلى نفسه وما
 يتعلق به كعلمه ومعرفته، فكانت معصية آدم (ع) متعلقة بالشجرة

⁷ فاطر: 32.

⁸ ارجع إلى الملحق 5، وأيضاً في كتاب الجواب المنير ج 2 والمتشابهات تجد تفصيلاً.

⁹ فاطر: 32.

¹⁰ برای توضیح بیشتر به پیوست 5 و همچنین به کتاب «جواب‌های روشن‌گر بر بستر امواج جلد 2» و «متشابهات» مراجعه نمایید.

والتعدي عليها أكثر من تعلقها بالثمرة ، فالمعصية الحقيقية كانت التعدي على الشجرة لا أكل الثمرة (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) 11، والشجرة كانت محمد وآل محمد ، وأيضاً بالنسبة لموسى (ع) كان الاعتراض على العالم هو الخطأ الذي كرره فلم يكن امتحانه في الأمور الثلاثة بقدر ما كان في العالم نفسه (قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) تدبر الآيات جيداً وانتبه إلى كلمة (معي) أي إنه يقول له ما دمت مرافقاً لك ستغفل وترفض قيادتي لك .

همچنین می فهمیم که امتحان در مرتبه‌ی بالاتر آن قدر که به شخصی که عمل بر او واقع شده است یعنی خود شخص دارای مرتبه‌ی بالاتر و آن قدر که از علم و معرفت به او تعلق می‌یابد، مربوط می‌شود، به خود فعل یا عدم انجام آن بستگی ندارد. معصیت آدم (ع)، بیش از آن که مربوط به میوه‌ی درخت باشد، متعلق به درخت و دست دراز کردن به آن بود؛ معصیت واقعی عبارت بود از درازدستی به درخت و نه خوردن میوه‌ی آن: «(و به این درخت نزدیک نشوید، که به زمره‌ی ستمکاران درآیید)» 12. این درخت، محمد و آل محمد (ع) است. در مورد موسی (ع) نیز اعتراض وی بر عالم، خطایی بود که چند بار تکرار نمود؛ امتحان وی (صرفاً) در (انجام یاد عدم انجام) موارد سه‌گانه نبود بلکه اصل امتحان، خود عالم بوده است: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا». در آیات به نیکویی تدبر کنید و در کلمه‌ی «مَعِيَ» (با من) اندیشه‌نمایید؛ عالم می‌گوید مادام که من همراه تو باشم، تو دچار غفلت می‌شوی و سرپرستی و رهبری من بر خودت را گردن نمی‌نهی.

فالحقيقة أن اعتراضات موسى (ع) كلها كانت اعتراضات على القيادة المعصومة التي يعرفها من الله ولهذا كانت ردود العالم على موسى (ع)

11 البقرة: 35، الأعراف: 19.

12 بقره: 35 : أعراف: 19.

قوية وشديدة ، فلو كانت المسألة فقط متعلقة بجهل موسى (ع) بالأسباب
لكان موسى (ع) معذوراً ولا داعي لمعاملة موسى (ع) بهذه الشدة .

در حقیقت اعتراضات موسی(ع) جملگی اعتراض های بر رهبر لغزش ناپذیری
بوده که او خود می دانسته از جانب خدا است و از این رو، واکنش های عالم
نسبت به موسی(ع) شدید و قاطع بوده است. اگر موضوع فقط به جهل
موسی(ع) نسبت به اسباب منحصر می شد، موسی(ع) معذور می بود و دلیلی
نداشت که با چنین شدت و حدتی با او برخورد شود.

ثم لو تدبرنا الآيات وكيف يعطل العالم سبب عدم صبر موسى (ع) معه
بأنه الجهل به هو وعدم معرفته هو لأنه فوقه ومن مقام أعلى منه (وَكَيْفَ
تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) يعني أنت لا تتمكن من الصبر معي لأنك لا
تعرفني - وليس كما يتوهم من يقرأ الآية ربما بأن المراد أن موسى (ع)
يجهل أسباب أفعال العالم فقط - ولهذا انظر ماذا كان جواب موسى(ع)
وتدبره جيداً (قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا)
ولنتدبر قول موسى (ع) (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا)، فالأمر متعلق بالعبد
الصالح نفسه لا بأفعاله، فامتحان موسى(ع) كان بالعبد الصالح (ع)
نفسه لا بأفعاله أي إن الامتحان كان نسخة من الامتحان الأول المعروف
وهو امتحان الملائكة وإبليس بآدم (ع)، انه امتحان بالسجود مرة أخرى
تكرر مع موسى (ع) هذه المرة ولم يكن موسى(ع) رافضاً للسجود
كإبليس لعنه الله وحاشاه (ع) من هذا، وأيضاً لم يكن معترضاً قبل السجود
كالملائكة بل هو (ع) بادر إلى السجود ولكن رفع رأسه من سجوده ثلاث
مرات، ويمكن أن تقول إنها ثلاث مرات متفاوتة ؛ الأخيرة أقلها والذي
يفهم هذا يعرف أن الفرق بين موسى(ع) والملائكة كبير وعظيم
فموسى(ع) أفضل من الملائكة وهذا بين هنا ، فالملائكة حُجَّوا بعلم آدم
قبل سجودهم له بينما موسى(ع) بادر للسجود دون سؤال (قَالَ سَتَجِدُنِي
إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا)، فكيف لا يكون هذا الطاهر

المقدس موسى (ع) نبياً من أولي العزم من الرسل وهذا هو حاله في الطاعة.

اگر ما در آیات تدبر و تعمق کنیم، درمی‌یابیم که عالم، دلیل تاب نیاوردن موسی(ع) در برابر رفتارهای او را بیان می‌کند که عبارت بود از جهل موسی(ع) نسبت به عالم و عدم معرفت نسبت به او زیرا وی برتر از موسی(ع) بود و مقامی والاتر از او داشت: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» یعنی تو نمی‌توانی با من صبر پیشه کنی زیرا تو مرا نمی‌شناسی؛ نه آن گونه که برخی کسانی که این آیه را قرائت می‌کنند چنین پنداشته‌اند که مراد آیه این است که موسی(ع) فقط نسبت به انگیزه و دلیل کارهای عالم جاهل بود. حال، بنگر که جواب موسی(ع) چه بود، و در آن نیک اندیشه کن: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» و در این سخن موسی(ع) که «وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» به دقت اندیشه نماییم؛ موضوع مربوط به خود عبد صالح است و نه کارهای او.

امتحان موسی(ع) مربوط به خود عبد صالح بود و نه کارهای او یعنی این امتحان، رونوشتی از امتحان نخست معروف بود که منظور، همان امتحان معروف فرشتگان و ابلیس با آدم(ع) است. این امتحان «سجده کردن» یک بار دیگر برای موسی(ع) تکرار شد. (البته) موسی(ع) بر خلاف ابلیس - لعنت الله - از سجده کردن استنکاف نورزید - و هرگز چنین نبود! - و نیز بر خلاف فرشتگان، قبل از سجود، اعتراض و چون و چرا به میان نیاورد بلکه وی به سجده اقدام نمود ولی سه بار سرش را از سجده بلند کرد؛ و می‌توان گفت این سه بار هر یک متفاوت از دیگری بود؛ آخرین دفعه، خردترین و کمترین آنها بود. کسی که این حقیقت را درک کند، می‌فهمد که بین موسی(ع) و فرشتگان تفاوت بسیار و عظیمی وجود دارد؛ موسی(ع) برتر از فرشتگان است و این موضوع در اینجا روشن است. فرشتگان قبل از این که برای آدم(ع) سجده کنند، با علم او مورد محاجه قرار گرفتند، در حالی که موسی(ع) بدون پرسیدن سوالی، به سجده اقدام کرد: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» و چرا چنین نباشد در حالی که موسی(ع)، این ظاهر مقدس، پیامبری از پیامبران اولو العزم است و حالت او در مقام اطاعت، بدین گونه می‌باشد.

ونفهم أيضاً أن امتحان الأدنى بالأعلى لا يكون إلا بنزول الأعلى إلى الأدنى، والحقيقة أن ارتقاء الأدنى إلى الأعلى غير ممكن من دون تبدل مرتبة الإخلاص المتعلقة به وبعمله ، وبالتالي فالأمر محصور بنزول الأعلى إلى الأدنى، وهنا يكون الامتحان، حيث إن المخلوق أو الإنسان بالخصوص يتوهم دائماً أن المتواجد معه في نفس مستواه مساو له أو دونه:

همچنین می فهمیم که امتحان فروتر به وسیلهی بالاتر امکان پذیر نمی باشد مگر با نزول بالاتر به فروتر و در واقع ارتقای فروتر به بالاتر بدون تغییر و تبدیل رتبهی اخلاص متعلق به او و عملش، غیر ممکن است. بنابراین وقوع این امتحان فقط با نزول بالاتر بر فروتر، امکان پذیر می شود. صحنهی امتحان، همین جا است زیرا مخلوق یا انسان، به طور دائم چنین می پندارد که کسی که با او در عرصه، حضور دارد، هم سطح با او و یا پایین تر از او است:

(مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا) 13.

«(ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی بینیم)» 14 ،

(قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا) 15.

«(گفتند: شما جز مردمانی همانند ما نیستید)» 16 ،

13 هود : 27.

14 هود: 27.

15 ابراهیم : 10.

16 ابراهیم: 10.

(فَقَالُوا أَنْوْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا) 17.

«(و گفتند: آیا به دو انسان که همانند ما هستند ایمان بیاوریم؟)» 18 ،

(مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) 19.

«(تو نیز بشری همانند ما هستی، اگر راست می‌گویی نشانه‌ای بیاور)» 20 ،

(وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ) 21.

«(تو نیز بشری همانند ما هستی و می‌پنداریم که تو از دروغ‌گویان هستی)» 22 ،

(قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ) 23.

«(گفتند: شما انسان‌هایی همانند ما هستید و خدای رحمان هیچ چیز نفرستاده است و شما جز دروغ، نمی‌گویید)» 24.

17 المؤمنون : 47.

18 مؤمنون: 47.

19 الشعراء : 154.

20 شعرا: ۱۵۴.

21 الشعراء : 186.

22 شعرا: ۱۸۶.

23 یس : 15.

24 یس: ۱۵.

بل ولا يعتقد عادة أنه أعلى منه إلا عندما يجد ما يميزه بوضوح كالعلم مثلاً الذي جعل الملائكة تقرّ لآدم بالفضل، أو ربما يصل الأمر إلى أن الإنسان يريد ما يضطره إلى التصديق بهذا الفضل ، ولهذا يطلب الجهلة - وهم أكثر الناس - المعجزات التي تقهرهم على الاعتقاد بأفضلية الرسل ليؤمنوا بأفضليتهم وحقهم في القيادة (مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

آدمي به طور معمول، چنین باور ندارد که این فرد، برتر از او است، مگر این که چیزی ببیند که به روشنی این برتری را بر او ثابت کند، مانند علم. همین علم باعث شد که فرشتگان به فضل و برتری آدم اقرار کنند؛ یا ممکن است کار به جایی برسد که انسان خواهان چیزی شود که وی را بر تایید و تصدیق این برتری مجبور سازد؛ به همین دلیل است که جاهلان که بیشتر مردم را شامل می‌شوند، خواهان معجزاتی هستند که آنها را بر اعتقاد به افضل بودن رسولان(ع) مقهور و مجبور سازد تا از این طریق به فضل و برتری آنها ایمان آورند و به حق آنها در پیشوایی و رهبری، گردن نهند: «(تو نیز بشری همانند ما هستی، اگر راست می‌گویی نشانه‌ای بیاور)».

وأکید انه كل بحسبه فالأنبياء أفضل من الملائكة، وليسوا كهؤلاء الجهلة ولكن الظلمة التي جعلت الملائكة يعترضون وجعلت أولئك الجهلة يكفرون بالرسول أيضاً موجودة في الأنبياء وفي موسى(ع) ، ولكنها بمستوى ضئيل جعل موسى(ع) فقط يغفل ويعترض ليندم بعد لحظات على غفلة واعتراضه (قَالَ لَا تُوَاخِدُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا)، التفت إلى قول موسى جيداً: (وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا) أي إن موسى يقول للعبد الصالح أنا هذا حالي وأنت تعرفه فلا تتركني وأكمل معي هذه الرحلة لأتعلم أكثر، ثم بعد هذا يغفل ويسأل فلا يجد إلا التعهد بأنه سيترك السؤال ولا يجد إلا الاعتراف: إنه غفل وفشل ولم يصبر مع العبد الصالح (قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا)، ولهذا لم يكن كلام موسى(ع) في المرة الثالثة على شكل اعتراض أو سؤال بل هو اقتراح (... قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا).

تأکید می‌کنم که به طور کلی، پیامبران(ع) از فرشتگان برترند. البته فرشتگان همانند این جاهلان نیستند ولی ظلمتی که باعث شد فرشتگان بنای اعتراض و مخالفت بگذارند و نیز موجب شد این نادان‌ها نسبت به رسولان(ع) کفر و انکار پیشه کنند، در پیامبران(ع) و در موسی(ع) نیز وجود دارد، ولی به مقدار بسیار ناچیز و اندک؛ که باعث شد موسی(ع) غفلت ورزد و اعتراض کند و چند لحظه بعد از آن پشیمان شود: «(گفت: اگر فراموش کرده‌ام مرا بازخواست مکن و به این اندازه بر من سخت مگیر)». در این سخن موسی نیک تدبیر کن: «وَلَا تُرْهَقِنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»؛ یعنی موسی(ع) به عبد صالح می‌گوید: حال و روز من چنین است و تو آن را می‌دانی، پس مرا ترک مگو و این سفر را با من به پایان برسان تا بیشتر علم‌آموزی کنم. اما بعد از این، موسی(ع) دچار غفلت می‌شود و دوباره سوال می‌کند و چاره‌ای نمی‌بیند جز این که متعهد شود که دیگر سوال نکند و چاره‌ای جز اعتراف ندارد که او غفلت ورزید، شکست خورد و با عبد صالح تاب نیاورد: «(گفت: اگر از این پس از تو چیزی بپرسم، با من همراهی مکن، که از جانب من معذور باشی)». بنابراین در مرتبه‌ی سوم، سخن موسی(ع) به شکل اعتراض یا سوال نبود بلکه رنگ و بوی پیشنهاد به خود گرفت: «... (کاش در برابر این کار مزدی می‌خواستی)».
